

شابک

: ۲۴۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۸۵۴۷-۱۶-۰

شماره کتاب‌شناسی ملی

: ۵۱۸۱۲۶۵

عنوان و نام پدیدآور : مجموعه آزمون‌های پایه‌ی هشتم آمادگی مدارس تیزهوشان ماخ (۹۷-۱۳۹۶) / مولفان آرمان وکیل، امین عابدی‌نژاد.

مشخصات نشر

: تهران: نشر رمز، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری

: ۱۱۴ ص: مصور (بخشی‌رنگی)، جدول (بخشی‌رنگی)، نمودار (بخشی‌رنگی)؛ ۲۲ × ۲۹ س.م.

سرشناسه

: وکیل قاهانی، سید آرمان، ۱۳۷۳-

شناسه افزوده

: عابدی‌نژاد، امین، ۱۳۶۸-

وضعیت فهرست نویسی

: فیبای مختصر



شابک	:	مجموعه آزمون‌های پایه‌ی هشتم آمادگی مدارس تیزهوشان ماخ (۹۷-۱۳۹۶)
مؤلفان	:	آرمان وکیل و امین عابدی‌نژاد
ویراستار	:	سید محمد مهدی ثناگستر
مدیر برنامه‌ریزی و تألیف	:	کامبیز خالقی
تیراژ	:	۱۰۰۰ نسخه
قیمت	:	۲۴۰۰۰ تومان
نوبت چاپ	:	اول ۱۳۹۷
تعداد صفحات	:	۱۱۴ صفحه
ناشر	:	رمز
حروفچینی و صفحه‌آرایی	:	موسسه آموزشی ادب و دانش
طراح جلد	:	موسسه آموزشی ادب و دانش
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۸۵۴۷-۱۶-۰

آدرس مراکز فروش:

شماره ۱: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان مهدی‌زاده، پلاک ۲۷، واحد ۱۷.

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۲۵۲۴۴

شماره ۲: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان ژاندارمری، نرسیده به فخر رازی، پلاک ۹۶، پخش دوکاج و انتشارات گامی تا فرزندگان؛

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۶۱۰۱۲ - ۶۶۹۶۰۹۱۶؛ خط ویژه دبیران: ۰۲۱-۶۶۹۵۴۰۲۰

کلیه حقوق چاپ و نشر کتاب محفوظ و متعلق به انتشارات رمز است و هرگونه کپی‌برداری از این مجموعه پیگرد قانونی دارد.

## مقدمه‌ی مؤلف:

ساعت کمی از سه و نیم گذشته بود. به صفحه‌ی لپ‌تاپم و فایل سؤالاتی که برای آزمون آماده می‌کردیم خیره شده بودم. دستم به طراحی سؤالات نمی‌رفت. درست در سمت دیگه‌ی اتاق آرمان پشت میز نشسته بود. در واقع خوابیده بود. پاهاشو گذاشته بود روی میز و خوابش برده بود. چشمم به پنجره و سیاهی پشتش افتاد. توی ساختمون روبرو یک چراغ روشن بود. شاید دانش‌آموزی داشت برای امتحانش آماده می‌شد.

ناگهان به ماشین از توی کوچه رد شد. صدای ضبط ماشین خیلی زیاد بود. آرمان از خواب پرید. زیر لب چیزی گفت. دوباره چشاشو بست. با چشم بسته گفت: «تموم نشده هنوز؟» گفتم: «نه». گفت: «تمومش کن زودتر دیگه. میخام بازخوانی کنم برم خونه بخوابم.» گفتم: «باشه» دوباره به صفحه‌ی لپ‌تاپ خیره شدم. بعد چند لحظه به آرمان گفتم: «آرمان به نظرت دانش‌آموزایی که تو آزمونمون شرکت می‌کنن سر امتحان راجع به ما طراحا چه فکری می‌کنن؟» آرمان گفت: «هیچی. دوس دارن سرمونو ببرن.» گفتم: «چرا؟» گفت: «واسه این که ساعت سه و نیمه و تو هنوز دفتری که سؤالی سخت طرح کنی.» گفتم: «خب به نظرت دانش‌آموز سؤالی که توی همه‌ی کتابای بازار هست ببینه بهتره یا سؤالی با کیفیت؟» گفت: «ول کن تو رو خدا. زودتر تمومش کن. کمرم درد گرفت از بس رو صندلی چرت زدم.» گفتم: «نه اینو جواب بده بعد بخواب.» گفت: «خب دانش‌آموزا نمی‌دونن که تو چرا سؤالی طرح می‌کنی که نیاز به فکر کردن بیشتر داشته باشه.» گفتم: «یعنی نمی‌دونن من می‌خواه که فکر کردنو یاد بگیرن؟» گفت: «یاد بگیرن که چی بشه؟» گفتم: «یاد بگیرن که هر مسأله‌ای که توی زندگی باهات مواجه شدن بتونن درست فکر کنن.» چشاشو باز کرد. به نگاه عاقل اندر سفیه بهم کرد. گفت: «دانش‌آموز توی این سن کم چرا باید با مسأله‌ای مواجه بشه.» گفتم: «زندگی همیشه به چالش جلوی پاته.» گفت: «مگه نشنیدی؟ میگن دانش‌آموز نباید استرس تحمل کنه. باید بازی کنه. بخنده.» گفتم: «ارو و خنده مهمه. خیلی مهمه. ولی من دلم می‌خواد اگه دانش‌آموز به مسأله‌ای توی زندگیش پیش اومد هم بتونه هم بازی کنه هم بخنده.» گفتم: «در ضمن می‌خوام از الان آموزش ببینه که چجوری ابعاد مختلف به مسأله رو ببینه. اون وقت یاد گرفته که هر مسأله‌ای پیش اومد حتماً براش راه‌حالی وجود داره.» به کم سکوت کرد. بعد گفت: «باشه. سؤالاتو طرح کن زودتر بریم بخوابیم.»

دوباره خوابید. دوباره خیره شدم به پنجره. چراغ هنوز روشن بود. با خودم فکر کردم که اگه دانش‌آموزام مت آرمان فکر کنن که می‌خوام اذیتشون کنم چی؟ اگه نتونم توی یاد دادن شیوه‌ی تفکر موفق باشم چی؟ اگه دانش‌آموزا فقط مت تستایی به این سؤالا نگاه کنن که باید حداکثر توی دو دقیقه حل بشه چی؟ احساس کردم دیگه نمی‌تونم سؤالی طرح کنم. غزم قفل قفل شده بود. پا شدم رفتم دم پنجره. خیره شدم به پنجره روبرویی. نمی‌دونم چه قدر گذشت. با صدای اذان به خودم اومدم. چشم پشت لپ‌تاپم. دفترچه اولیه‌ی آزمون رو باز کردم. صفحه‌ی آخرش زیر آخرین سؤالات با فونت درشت شروع کردم به تایپ کردن:

«دختر عزیزم، پسر نازنینم»

هدف از این آزمون اینه که فقط و فقط به جور دیگه فکر کردن رو یاد بگیرن. امیدوارم اینو بدونی که فقط من خوام توی زندگی هر مسأله‌ای که باهات مواجه شدی به جای این که نگران باشی مطمئن باشی این مسأله‌هم در نهایت حل میشه. فقط کافیه درست بهش فکر کنی. از جهات مختلف بهش نگاه کنی. برات آینده‌ای سرشار از تفکر و اندیشه آرزو می‌کنم. دوست دار تو.

طراح»

حالم بهتر شده بود. حالا که با صداقت نوشته بودم چرا متفاوتم حالم بهتر شده بود. سؤالی آخرو طرح کردم. رفتم چای گذاشتم. به چایی ریختم و آروم آروم بیدار کردم.

امین عابدی‌نژاد

سرپرست دپارتمان آزمون ماخ